

## نخن سردیر

در تئوری های رهبری سازمانی تئوری هست که تحت عنوان تئوری رهبر-عضو (LMX)<sup>1</sup> مشهور است. براساس این تئوری هر مدیر رهبر در سازمان دارای یک رابطه زوجی با هر یک از اعضای سازمان است که این رابطه بر اساس پذیرفتن نقش و به خصوص نقش های اضافی بین رهبر و پیرو به وجود می آید. بدین معنا که کارکنانی که از برنامه های مدیریت و عملکرد وی حمایت می کنند و نقش های اضافی (اضافه بر وظیفه) می پذیرند اعضای در گروه (In-group) و کارکنانی که فاقد این تمایل و روحیه هستند و تنها به وظایف قانونی خود (و یا حتی کمتر) اکتفا می کنند و دارای ارتباط خاص هم با مدیریت نیستند خارج از گروه (Out-group) نامیده می شوند. بدین ترتیب ضریب ارتباط مدیر با اعضای درگروه (خودی) +3 و ضریب ارتباط مدیر با اعضای خارج از گروه (غیرخودی) صفر می باشد. لذا بدیهی است در این سازمان اعتماد، احترام، اطلاعات و مقام و ... بیشتری نصیب کارکنان در گروه و کمتر نصیب کارکنان خارج از گروه خواهد شد. نکته قابل بحث در رابطه با این تئوری این است که اولاً اعضای سازمان باید تکلیف خود را از این بابت با مدیریت روشن کنند، درگروه یا خارج از گروه. اگر در گروه هستند که از منافع آن بهره مند می شوند ولی اگر خارج از گروه می خواهند باشند انتظارات خود را از سازمان و مدیریت باید مدیریت (کنترل) کنند. دوم این که تئوری LMX و رابطه رهبر-عضو را برای افراد در گروه با رفتار شهروندی (OCB) یکی نباید دانست و این دو رفتار کاملاً از هم متفاوت هستند. به لحاظ این که اعضای در گروه به سبب ارتباط با مدیر این صفت را پیدا می کنند در حالی که کارمند شهروندی به لحاظ صفات ذاتی و یا آموختنی که میل به همکاری بیشتر با سازمان و خدمت به هموعان را دارند از این روحیه برخوردار شده اند. نکته دیگر در رابطه با مدیران است که هر چند رابطه رهبر-عضو (LMX) در گروه یک واقعیت است ولی باید خود را متعلق به همه اعضای سازمان بدانند و نه فقط اعضای در گروه و دوم این که دایره در گروه را باز بگذارند تا اعضای جدید در صورت تمایل بتوانند به آن بپیوندند. چرا که ممکن است اعضای در گروه راه را بر ورود اعضای جدید ببندند و مدیریت را محصور در گروه خود نمایند.

<sup>1</sup> -Leader Member Exchange Theory